

«ژن خوب»

توجیه دیگری برای حاکمان

راب لارسن



ترجمه‌ی سمانه سپاهی



تصویر خودروی لوکس و گران‌قیمت مازاراتی با روکشی از طلا در خیابان‌های تهران

در سال‌های اخیر اصطلاح تازه‌ای در جامعه‌ی ایران پدیدار شده است: «ژن خوب» که کنایه از «آقازاده‌ها»یی است که سال‌هاست در عرصه‌ی اقتصاد و جامعه‌ی ایران جولان می‌دهند، با ویلاها و ماشین‌های لوکس و میهمانی‌ها و عیاشی‌های پرخرج و سفرهای تفریحی فخرفروشی می‌کنند، خود را برتر می‌دانند و مردم و فرودستان را تحقیر می‌کنند. امروز بسیاری از فرزندان مسئولان سیاسی سال‌های پس از انقلاب گویا واقعاً بر این گمان‌اند که از ابتدا تافته‌ای جدابافته از دیگران بودند و امتیازهای مادی‌شان از دانش فوق‌العاده، اراده‌ی سترگ، و توانایی ذاتی خود و پدرانشان ناشی شده است.

در این مقاله، راب لارسن، استاد اقتصاد و نویسنده با بررسی نظری و به اتکای شواهد تجربی نشان می‌دهد که این گروه اجتماعی، در مقایسه با متوسط جامعه، عموماً تنبل‌ترند، از خودراضی و حقه‌بازند و آکنده از رفتار غیراخلاقی. «نقد اقتصاد سیاسی»

مدافعان سرآمدان حاکم، به‌ندرت به این استدلال رضایت می‌دهند که ثروتمندان به‌دلیل ایجاد فرصت‌های شغلی برای دیگران، مستحق ثروت خود هستند. در اغلب موارد تمایل بر این است که ثروتمندان و قدرقدرتان را به‌عنوان طبقه‌ای متمایز از سایر افراد جامعه تکریم می‌کنند. این دیدگاه مبتنی بر این فرض است که این افراد با بهره‌گیری از دانش فوق‌العاده، اراده‌ی قوی و توانایی تصمیم‌گیری در شرایط دشوار، امپراطوری‌های اقتصادی خود را از ابتدا بنا نهاده‌اند.

به‌عنوان مثال، آثار هربرت اسپنسر، همچون کتاب مقدس سرمایه‌داران صنعتی و مالی میلیونر عصر طلایی (Gilded Age) بود. اسپنسر که گاهی مارکس ثروتمندان

«ژن خوب»: توجیه دیگری برای حاکمان

نامیده می‌شد، مدعی بود که بینش‌های علمی چارلز داروین را به جامعه بسط می‌دهد. داروین با نظریه‌ی تکامل از طریق انتخاب طبیعی، زیست‌شناسی را متحول کرد. او ادعا کرد که رقابت موجودات زنده برای منابع کمیاب بقا، به تولیدمثل ترجیحی موجودات سازگار با محیط طبیعی منجر می‌شود و این امر به تنوع شگفت‌انگیز سازگاری‌ها در هر گوشه‌ای از دنیای زنده‌ی امروز منجر شده است.

اسپنسر مدعی شد که این بینش تحول‌آفرین را به تحلیل اجتماعی نیز تعمیم داده است. به جای تکامل ارگانیسم‌ها با صفات سازگار با اکوسیستم‌های متغیر، اسپنسر ادعا کرد که در اقتصاد رقابتی افراد انسانی نیز برای منابع محدود رقابت می‌کنند و کسانی که ثروتمند می‌شوند به دلیل سازگاری بیشتر با شرایط محیطی، بهترین افراد برای بقا هستند. علاوه بر این، ثروتمندان به دلیل دارایی‌های تجمعی و مجلل و بیان شیوایشان افراد برتر نیز تلقی می‌شدند.

«اندرو کارنگی» (Andrew Carnegie)، سرمایه‌دار بزرگ صنعت فولاد در عصر طلایی نوشت: «هرچند قانون (انتخاب طبیعی)، ممکن است گاهی برای فرد سخت باشد، اما برای نژاد بهترین است، زیرا بقای قوی‌ترین‌ها را در هر زمینه‌ای حفظ می‌کند.» با وجود این، او صریحاً اعتراف کرد که سرمایه‌داری در حال ایجاد «کاست‌های صلب» است و شکاف ثروت را «مشکل عصر ما» نامید.

«دنی دورلینگ» (Danny Dorling) در کتاب «نابرابری و یک درصد» پیامدهای ناخوشایند این دیدگاه‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد: «شایان ذکر است که بپذیریم برخی افراد واقعاً باور دارند که برخی از ما حقیقتاً از "نژاد برتر" هستیم. البته آنها این را آشکارا نمی‌گویند. اما گاهی از استعاره‌های مربوط به پرورش حیوانات برای توصیف مردم استفاده می‌کنند که این کار چندان درست نیست.»

به‌طور مشخص‌تر، مقاله‌ای در مؤسسه‌ی بین‌المللی اقتصاد پیترسون نشان می‌دهد که «اگرچه افراد فوق‌العاده ثروتمند در ایالات متحده پویاتر از اروپا هستند»، اما همچنان «کمی بیش از نیمی از میلیاردهای اروپایی، ثروت خود را به ارث برده‌اند، در مقایسه با یک‌سوم در ایالات متحده». هنوز ارث‌هنگفتی در جریان است، در حالی که میلیاردها دلار ثروت وجود دارد که بسیاری از مردم به شدت به آن نیاز دارند.

اما تحقیقات ما نشان نمی‌دهند که ثروتمندان ذاتاً از ما برتر هستند، و در واقع زندگی غرق در ثروت آنها، اغلب در جهت عکس پیش می‌رود. الگوی متداول و از نظر نهادی تشویق شده برای احتکار ثروت و نگهداری آن در خانواده، و قرار دادن روابط شخصی، حتی ازدواج، تحت الزامات اقتصادی وجود دارد.

وارث «ابینگل دیزنی» (Abigail Disney) در مقاله‌ای برای مجله‌ی آتلانتیک، درباره‌ی ارثیه‌ی خود و چگونگی «تربیتش از سنین جوانی برای حفظ و افزایش ثروت خاندانی‌اش» به‌ویژه پس از دریافت آن در سن بیست‌ویک سالگی نوشت. او «مفاهیمی خاص را همچون آموزه‌های دینی فرا گرفته بود: هرگز از اصل سرمایه‌ای که به ارث رسیده است خرج نکن. دارایی‌ها را مدیریت کن تا به نسل‌های آینده نیز برسد و به آنها نیز این آموزه را منتقل کن. و نهایتاً از تمام ابزارهای قانونی موجود استفاده کن، تا از پرداخت مالیات به دولت که آن را صرف هزینه‌های عمومی همچون مراقبت‌های بهداشتی برای فقرا می‌کند، جلوگیری کند.» او همچنین آموخته بود که با افرادی از طبقه‌ی اجتماعی خود ازدواج کند تا از پیچیدگی‌ها و تضادهای ناشی از اختلاف طبقاتی در درآمد، دارایی و در نتیجه قدرت اجتناب کند. «دیزنی اضافه می‌کند: «داشتن ثروت فراوان بسیار لذت بخش است... من در امتیازات ناملموسی که همراه با ثروت موروثی است غرق شده‌ام؛ امتیازاتی مثل فراغت زمانی، کنترل بر زندگی، امنیت مالی، توجه دیگران، قدرت تصمیم‌گیری و آزادی انتخاب.»

به‌طور مشخص‌تر می‌توان به حجم گسترده‌ای از پژوهش‌های دقیق علوم اجتماعی در خصوص ثروتمندان رجوع کرد که اغلب نشان می‌دهند که این گروه تن‌پرور و احمق‌اند. گروهی از روان‌شناسان دانشگاه کالیفرنیا، مجموعه‌ی گسترده‌ای از آزمون‌های آزمایشگاهی و میدانی را برای بررسی وجدان اخلاقی افراد ثروتمندتر انجام داده و نتیجه‌ی آن را در مجله‌ی بسیار معتبر «National Proceedings of the Academy of Sciences» منتشر کردند. یافته‌ها نشان می‌دهد که «افراد طبقه‌ی بالای جامعه، نسبت به افراد طبقه‌ی پایین، رفتارهای غیراخلاقی بیشتری از خود نشان می‌دهند»، «به‌ویژه این افراد نسبت به افراد طبقه‌ی پایین بیشتر احتمال دارد که هنگام رانندگی، قانون را زیر پا بگذارند» و در آزمون «تمایل بیشتری به تصمیم‌گیری

«ژن خوب»: توجیه دیگری برای حاکمان

غیراخلاقی داشتند» همچنین که تمایل داشتند دروغ بگویند، تقلب کنند و اموال دیگران را تصاحب کنند.

دو مطالعه‌ی اول، به ارزیابی نشانه‌های طبقاتی خودروهای عبوری در یک تقاطع ترافیکی در کالیفرنیا و ثبت میزان رعایت قوانین راهنمایی و رانندگی توسط رانندگان و واکنش آنها به خودروهای در حال انتظار پرداخت که آیا به آنها حق تقدم می‌دهند یا جلوی آن را می‌گیرند. مطالعه‌ی دوم، خودرو دوم را با یک عابر پیاده جایگزین کرد. هر دو مطالعه، پس از کنترل متغیرهایی مثل جنسیت، سن، شرایط ترافیکی و زمان روز، نشان دادند که رانندگان طبقات بالا بیشتر احتمال دارد که از خودروهای دیگر سبقت مجاز بگیرند و خیلی بیشتر احتمال دارد که بدون رعایت حق تقدم عابر پیاده، از خط عابر پیاده عبور کنند.

در آزمایشگاه از شرکت‌کنندگان خواسته شد تا نظر شخصی خود را درباره‌ی جایگاه اجتماعی و اقتصادی‌شان بیان کنند. همچنین برای تقویت احساس طبقاتی، از آنها خواسته شد تا خود را با افرادی که تحصیلات، درآمد بیشتر یا کمتر و شغل بهتر یا بدتری دارند، مقایسه کنند. سپس در فعالیت‌های ساده‌ی آزمایشگاهی برای سنجش رفتار شرکت کردند. به آنها یک ظرف آبنبات دادند و گفته شد که این آبنبات‌ها پس از این به اتافی برده خواهد شد که مملو از کودکان است. این به معنای آن بود که هر چه شرکت‌کننده‌ی بیشتری آبنبات بردارد، مقدار کمتری برای کودکان باقی خواهد ماند. شرکت‌کنندگان ثروتمندتر، آبنبات بیشتری نسبت به شرکت‌کنندگان کم‌درآمدتر برداشتند. در آزمایش دیگری از آنها خواسته شد بدون آن که کسی ببیند، یک تاس بیندازند و به آنها گفته شد که فرد با بالاترین مجموع امتیاز، جایزه‌ی نقدی دریافت خواهد کرد. شرکت‌کنندگان طبقه‌ی بالای اجتماعی بیشتر احتمال داشت که به آزمایشگر دروغ بگویند و مجموع امتیاز بالاتری گزارش دهند. (همه‌ی تاس‌ها از قبل طوری تعیین شده بودند تا مجموع آنها دوازده شود).

روان‌شناسان در ادامه، فصیحانه می‌پرسند که «آیا اشراف جامعه الزاماً شریف‌ترین افراد آن هستند؟» نتیجه‌گیری آن‌ها قابل پیش‌بینی است. آن‌ها رفتار ناشایست ثروتمندان را به استقلال بیشتر آن‌ها، هم از نظر نیاز اقتصادی و هم از نظر توجه به

نظرات دیگران، و همچنین داشتن منابع کافی برای مقابله با هرگونه تبعات رفتاری غیر اخلاقی خود نسبت می‌دهند.

به تعبیری شما می‌توانید هم «های کلاس» باشید و هم کاملاً بی‌کلاس رفتار کنید!

منبع اصلی:

<https://www.counterpunch.org/2024/08/22/the-best-families-enduring-ruling-class-alibis>

«راب لارسن» (Rob Larson)، استاد اقتصاد در کالج اجتماعی تاکوما و نویسنده‌ی کتاب «سرمایه‌داری در برابر آزادی: راه یک‌طرفه به بردگی» از سوی انتشارات زیرو بوکز است، که به بررسی انتقادی رابطه‌ی بین سرمایه‌داری و آزادی می‌پردازد. این کتاب که اخیراً منتشر شده است، دیدگاه‌های رایج در مورد آزادی اقتصادی را به چالش کشیده و نشان می‌دهد که چگونه نظام سرمایه‌داری می‌تواند به محدود شدن آزادی‌های فردی منجر شود.